

تروما؛ منازعه و بازمنازعه در افغانستان

سمیه مروتی^۱

حمید احمدی^{۲*}

مهدی ذاکرایان^۳

چکیده

جنگ و منازعه پایدار در افغانستان و چرایی بی‌پایانی آن در طول چهل سال سؤالات بسیاری را به اذهان متبادر ساخته و پاسخ‌های متفاوت و وابسته به حوزه مطالعاتی پژوهشگر به این سؤال داده شده است. وجود دولت ناکارآمد و ناکام، ضعف نیروهای امنیتی، بازیگران خارجی، توانمندی گروه‌های افراطی، وجود پناهگاه‌های امن، تجارت غیرقانونی و متغیرهای از این دست از زمره پرتفردترین آن هستند. در این میان ضعف نهاد دولت مبنای اکثر پژوهش‌ها بوده و بررسی آثار جنگ بر مردم افغانستان مغفول واقع شده است. تحقیقات نشان می‌دهند مواجهه مستمر با خشونت عریان موجب افزایش سطح خشونت در فرد خواهد شد. حال اگر نظاره و کاربرد خشونت در یک جامعه «عادی» و تبدیل به هنجارهای هویتی گردد دستیابی به صلح و ثبات دشوار و بعید خواهد بود. از این رو، مدعای این نوشتار بر آن است که، یکی از راهکارهای حل منازعه پایدار در افغانستان تقویت دولت، استقرار نظم و همچنین تمرکز روی سطح خشونت درونی شده در لایه‌های مختلف اجتماعی در این کشور است. آنچه از آن به‌عنوان «تروما» و «دولت‌های تروما» یاد می‌شود، ناظر به همین نگاه است.

واژگان کلیدی: دولت تروما، جامعه زخم‌خورده، افغانستان، عادی‌شدن خشونت، گروه‌های افراطی



فصلنامه

پژوهش‌های
روابط بین‌الملل،
دوره یازدهم، شماره
چهارم، شماره
پیاپی چهل و سه،
زمستان ۱۴۰۰

۱. دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، گروه روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی تهران، ایران.

۲. استاد گروه روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی

تهران، ایران. (نویسنده مسئول) *hahmadi@ut.ac.ir

۳. دانشیار گروه روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی تهران، ایران.

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۶/۲۰

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۰/۴

فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره یازدهم، شماره پیاپی چهل و سه، صص ۵۰-۲۵

مقدمه

جنگ چهل ساله در افغانستان آسیب جدی به سرمایه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی وارد آورده است. چرایی منازعه بی‌پایان در افغانستان محل توجه پژوهشگران بسیاری قرار گرفته است اما آسیب‌های روانی و بی‌ثباتی‌های اجتماعی از مرکز توجهات پژوهشی به دور مانده‌اند (Glaster & Mueller, 2019: 12) و آنچه این نوشتار را از انواع مشابه متمایز می‌سازد پرداختن به موضوع حل منازعه از منظر جمعیت نظامی و غیرنظامی است. نویسنده بر این باور است نظریه «تروما» یا به تعبیری «رنج» در قبال افغانستان و شهروندان آن قابلیت کاربست دارد. آنچه از آن به‌عنوان دولت تروما و یا «دولت زخم‌خورده/ دولت رنج‌کشیده» یاد می‌شود ناظر بر شرایطی است که در آن شهروندان یک کشور به‌طور مستمر در معرض خشونت عریان، جنگ، تجاوز، شکنجه و ترورهای سیاسی قرار گرفته باشند. افغان‌ها در طی دهه‌ها در معرض جنگ، ناامنی، تجاوز و مهاجرت قرار گرفته‌اند و در حال حاضر، دورنمایی از بازگشت ثبات و نظم را متصور نیستند. مطالعات روانشناسان نشان می‌دهد زیست مستمر در بحران موجب کاهش سطح «تکانه‌های کنترل» در افراد می‌شود به‌نوعی که فرد در مواجهه با خشونت عریان رفتاری عادی از خود بروز می‌دهد و آن را به‌عنوان بخشی جدایی‌ناپذیر از زندگی خود می‌پذیرد. در چنین شرایطی استفاده از خشونت به‌عنوان راه‌حل - در هر سطحی - نمود اجتماعی می‌یابد و در ادامه ناامیدی از بازگشت روند عادی به زندگی، احتمال پیوستن شهروندان به گروه‌های خشونت‌ورز و یا عدم مقابله/بی‌تفاوتی با گسترش نفوذ این گروه‌ها را بسیار بالا می‌برد. همچنین، استمرار خشونت موجب بروز تعارضات بلندمدت اجتماعی می‌گردد که این امر روی ماهیت منازعات اثرگذار است.

بخشی از فعالیت نیروهای عملیاتی و نظامی در ارتش‌های مهم جهان رصد وضعیت سلامت روان سربازان و در مواقع خاص جمعیت تحت اشغال است، تا بر اساس داده‌های به‌دست‌آمده برنامه‌ریزی‌های کلان اطلاعاتی و عملیاتی ممکن شود. ایالات متحده علیرغم هزینه‌کرد حدود ۸۴۰ میلیارد دلار، بیش از ۲ هزار نظامی کشته‌شده و همراهی چهل و یک کشور (Sahadi, 2017: 5) ناتوان از پایان غائله طالبان از این کشور خارج و افغانستان به‌وسیله طالبان بار دیگر تصرف شد. استراتژی آمریکا از ابتدای ورود

به افغانستان میان حفظ وضع موجود، افزایش نیروهای نظامی و یا خروج از این کشور در نوسان بوده است و علیرغم تلاش‌های انجام‌شده پایان منازعه در افغانستان همچنان نامشخص است. از این‌رو، دفتر تحقیقات بین‌المللی و نظامی آمریکا پژوهشی گسترده در باب چرایی عدم توفیق این کشور در خروج بااعتبار از افغانستان به انجام رسانده است. در بخشی از این پژوهش به بی‌توجهی به آثار جنگ بر مردم افغانستان و نظامیان آمریکایی اشاره شده است. در واقع، این پژوهش نشان می‌دهد تروما ظرفیت پایان منازعه و جنگ در افغانستان را به شدت تحت تأثیر قرار داده است. از این‌رو، گمانه‌های متعددی در باب تمرکز روی کاهش سطح خشونت درونی و عادی شده در میان مردم افغانستان باهدف کاهش ضریب جذب مردم به گروه‌های افراطی و شبه‌نظامی ارائه شده است. این درحالی است که پیشتر، استراتژیست‌های نظامی آمریکا بر این باور بودند در مسیر دستیابی به صلح و ثبات در افغانستان دولتی ناکارآمد، گروه‌های افراطی، شبه‌نظامیان و بازیگران منطقه‌ای قرار دارد.

در سناریوهای پیشین گفته می‌شد خروج نیروهای آمریکایی و به تعبیری استقرار صلح در افغانستان در شرایطی امکان‌پذیر است: ۱. منازعه در افغانستان به سطحی قابل کنترل برسد و ۲. نیروهای نظامی، امنیتی و دولت افغانستان توانایی مدیریت اوضاع را داشته باشند؛ که این دو در گرو شهروندانی توانمند و امیدوار برای ساخت آینده است؛ که در عمل خروج نیروهای آمریکایی از افغانستان بدون نیل به گزاره‌های فوق در تابستان ۲۰۲۱ اتفاق افتاد و ضربه مهلکی بر دستاوردهای مدنی و اجتماعی ۲۰ ساله مردم افغانستان وارد آورد.

افغانستان به‌عنوان یک دولت ناکارآمد و دولت تروما مورد شناسایی قرار می‌گیرد و مدعای این نوشتار بر آن است که دولت - ملت به معنای اخص کلمه را اگر برای افغانستان بتوان در نظر گرفت، شکل‌یافته از شهروندانی است که در معرض ترومای شدید قرار دارند و این مؤلفه درکنار مؤلفه‌هایی چون ضعف نهاد دولت، تثبیت حضور گروه‌های شبه‌نظامی، ناکارآمدی نیروهای امنیتی، امکان استقرار نظم و ثبات در این کشور را به حداقل خواهد رساند. جوامع تروماتیک در مطالعات امنیتی فضای جدیدی را پیش روی محققان گشوده‌اند.

یافته نظری: افغانستان به مثابه دولت تروما^۱

در پژوهش‌های مختلف پژوهشگران از مناظر متعدد به دلایل عدم توفیق دولت و نیروهای خارجی در استقرار نظم و ثبات در افغانستان پرداخته‌اند. اما آنچه در بسیاری از این پژوهش‌ها کمتر مورد توجه واقع شده، درک افغانستان از منظر شهروندان آن است. شهروندانی که انتظار می‌رود پس از خروج نیروهای خارجی مدیریت امور را در دست گیرند. افغان‌ها برای بیش از چهار دهه درگیر عواقب ناشی از مواجهه با خشونت، جنگ، ترور، تجاوز، مهاجرت و نبود امنیت بوده‌اند. استمرار ناامنی و نبود دورنمایی مشخص از آینده‌ای امن ضمیر ناخودآگاه شهروندان را تحت تأثیر قرار داده و منجر به رسوخ ناامیدی و در نتیجه بی‌تفاوتی نسبت به روندهای در جریان می‌گردد؛ که این امر به گفته کارشناسان مطالعات امنیتی احتمال بروز جنگ، شورش و خشونت در آینده را افزایش می‌دهد.

انجمن روانپزشکان آمریکا مواجهه آنی فرد با حادثه‌ای دردناک نظیر تهدید به مرگ، خشونت جنسی، مرگ یکی از اعضای خانواده و مرگ کودکان را یکی از مهمترین عوامل استرس‌زا اعلام کرده است؛ و در قیاس با موارد ذکر شده، شکنجه، تجاوز و جنگ استرس بیشتر و بلندمدت را به شخص می‌دهند (UN Survey, 2017: 2). تروما یا آنچه در علوم اجتماعی و روانشناسی از آن به‌عنوان شوک ناشی از حادثه یاد می‌شود منجر به اختلالات جدی رفتاری در فرد می‌گردد. مدیریت کنترل تکانه در این افراد به شدت تحلیل رفته و این افراد توان لازم برای مدیریت هیجان، استرس و گاهی خشم را از دست می‌دهند. در واقع، مواجهه مستمر با خشونت هنگامی تبدیل به امری عادی می‌شود، نمود اجتماعی، امنیتی و سیاسی می‌یابد و همین امر منجر به جلب نظر کارشناسان حوزه مطالعات امنیتی شده است (Brown, 2017: 1).

کریسی استین‌کمپ^۲ محقق صلح خاورمیانه، با مطالعه روی خشونت اجتماعی پس از جنگ داخلی از واژه «فرهنگ خشونت»^۳ استفاده می‌کند؛ به باور وی، مؤلفه‌های لازم

1 Trauma State

2 Chrissie Steenkamp

3 Culture Of Violence

اندازه‌گیری خشونت در کشورهای مختلف متفاوت است و به جوامعی اشاره می‌کند که در آنها استفاده مستمر از خشونت عادی‌سازی شده و به‌عنوان هنجار و ارزش پذیرفته شده است. روس هائر و توبیاس بوهملت^۱، نیز این مطالعه را در قبال کودکان سرباز به انجام رسانده‌اند و به باور آنها مواجهه با خشونت و تقلید از آن به‌نشانه شجاعت و ورود به بازی بزرگسالان در طول جنگ و پس از آن مرسوم شده است. در چنین مواردی خشونت به‌عنوان تکنیک برای حل مشکلات و نیل به هدف در دوران پس از جنگ به امری عادی بدل می‌شود. زاخاری استیل^۲ و همکاران نیز در مقاله‌ای که در مجله انجمن پزشکی آمریکا منتشر کردند نشان دادند در صورت مواجهه مردم با شکنجه شدید نرخ بروز افسردگی و تروما در آن جامعه ۵۰ درصد افزایش خواهد یافت و اگر شخص در کشوری باشد که با تروریسم و جنگ دست به گریبان باشد نرخ تروما به ۵۴ درصد خواهد رسید (Haschke, 2017: 2).

یافته‌های استیل و همکاران در مورد افغانستان به‌طورقطع نمود بیشتری خواهد یافت، چراکه جنگ و ناامنی چهل ساله امکان مراقبت‌های حرفه‌ای از آسیب‌دیدگان را به صفر رسانده است. تا پیش از ورود نیروهای آمریکایی به افغانستان، بیش از دو نسل از افغان‌هایی که در معرض تروما بوده‌اند (Steel, 2000: 6) در دوران پس از ورود نیروهای آمریکایی وارد عرصه اجتماعی شدند. هر بزرگسال در افغانستان حداقل ۷ حادثه و کودکان ۵.۷ حادثه را تجربه کرده‌اند. این درحالی است که برای نمونه هر فرد بزرگسال در اروپا ۱ الی ۳ حادثه و در آمریکا ۱.۸ حادثه^۳ را تجربه می‌کند. تقریباً ۵۲ درصد از افغان‌ها تجربه مواجهه مستقیم با خشونت‌طلبی را داشته‌اند که این رقم در مورد کشورهای تراز اول اروپایی نزدیک به ۴ درصد است. به‌طورکلی می‌توان مدعی شد افرادی که در معرض تروما بوده‌اند درحال حاضر، در سطوح مختلف مشغول به کار و فعالیت هستند و عنان امور را در دست گرفته‌اند؛ شرایط در افغانستان به‌گونه‌ای پیش نرفته که اکثریت قریب به اتفاق آنان تحت مشاوره و تراسی قرار گیرند (Cardozo, 2018: 590). آنچه در مورد تروما مورد توجه این نوشتار است حالات و روحیات این

1 Roos Haer and Tobias Bohmelt

2 Zachary Steel

۳ در اینجا، کیفیت و سطح خشونت مورد توجه نبوده و تنها از منظر کمی به آن نگریسته شده است.

افراد در جامعه است: ۱. افزایش ضریب نفوذ دیگری در آنها؛ ۲. عادی‌شدن نظاره و پذیرش هر سطحی از خشونت؛ ۳. کاهش کنترل بر حالات و روحيات؛ ۴. بی‌تفاوتی نسبت به منافع اجتماعی و جمعی (Coccaro, 2012: 298-99). مواجهه مستمر با تروما و عوامل استرس‌زا مغز افراد را تحت تأثیر قرار داده و منجر به کاهش آی.کیو، کاهش تمرکز، چالش‌های مهارتی و ناتوانی افراد در مدیریت مسائل می‌گردد. روانشناسان بر این باورند که آسیب‌های تروما در جوانی بسیار مخرب‌تر است. طبق تحقیقات به عمل آمده افرادی که تحت تأثیر حادثه‌های مستمر بوده‌اند اگر متغیر فقر پایدار و بی‌ثباتی اجتماعی نیز به آن افزوده شود، تنش‌ها و حالات تروما در آن تقویت می‌شود؛ همچنین اگر حوادث به شکلی گسترده و در سطح ملی رخ دهد آثار تروما نیز ملی و گسترده‌تر خواهد بود به طوری که نشانه‌ها و آثار آن را می‌توان روی تصمیمات سیاست‌گذاران و مقامات عالی آن کشور مشاهده کرد (Alemi, 2014: 200-207).

این بدان معناست، به مرور کلیت جامعه درگیر عوامل استرس‌زا و ناتوانی در تصمیم‌گیری و مدیریت درست می‌گردد. گزارش‌ها حکایت از آن دارد که میزان افسردگی در بزرگسالان در افغانستان ۳۷ الی ۷۸ درصد و به تعبیری میان افسردگی حاد و مزمن در نوسان هستند (Wildt, 2017: 590). کارشناسان بهداشت روان، شهروندان افغانستان را به سبب مواجهه دائمی با خشونت و ترس از بقا در یک قالب مشخص قرار داده‌اند و جامعه را به عنوان یک کل واحد در نظر گرفته و آن را به عنوان جامعه‌ای که «به شدت تحت تأثیر پریشانی روانی^۱ است قرار داده‌اند (HNI, 2021: 1).

استمرار خشونت و عادی‌شدن آن به تدریج به بخشی از هویت جمعی مردم تبدیل می‌شود به گونه‌ای که دیگران با استناد به سطح خشونت و استفاده از خشونت به عنوان ابزاری برای حل مسئله آنان را از سایرین متمایز می‌نمایند (Van Dorn, 2011: 53). وجود رابطه‌ای پایدار میان خشونت و بازیگران دخیل با ضریب نفوذ اجتماعی آن می‌تواند شاکله بحث را تکمیل نماید. آنچه به عنوان عادی‌سازی خشونت در افغانستان و آثار تروماتیک آن بر افغان‌ها در این نوشتار مورد توجه قرار گرفت، از وجه دیگری نیز باید بدان نگریست. به باور اندیشمندانی چون «آزار» در درگیری‌های طولانی‌مدت،

1 Greatly Affected By Psychological Distress

گروه‌های هویتی، نژادی، مذهبی، قومی و فرهنگی تحت تأثیر قرار می‌گیرند و به باور وی، توانمندی یک واحد سیاسی از مسیر گروه‌های هویتی تأمین خواهد شد (Azar, 1985: 31). هویت شیوه‌ای است که ما به‌عنوان انسان، خودمان و دیگران را تعریف می‌کنیم. چه فردی و چه جمعی، مجموع صفات، تجارب، تأثیرات، باورها، و ارزش‌ها به ما می‌گویند که چه کسی هستیم. اریکسون در مفهوم‌سازی هویت، چهار جنبه انتقادی را شناسایی کرد: ۱. حس منحصر به فرد بودن، ۲. حس همدلی درونی و پیوستگی با آنچه شخص در گذشته بوده است و آنچه پیش‌بینی می‌کند در آینده باشد، ۳. حس هماهنگی درونی و یکپارچگی، و ۴. احساس همبستگی درونی با آرمان‌ها و ارزش‌های اجتماعی فرد (Cherry, 2019: 2).

۳۱



تروما؛ منازعه و
بازمنازعه در
افغانستان

مسائل هویتی فردی و گروهی بدون قید و شرط با انگیزه‌های روان‌شناسی در ارتباط است. در نقش انسان، «ما خود را با توجه به آنچه هستیم تعریف می‌کنیم نه «برای شکل دادن به درک ما از هویت و خود». مفهوم هویت شامل هویت فردی و گروهی است که شامل درک فردی و اجتماعی از خود است. هنگامی که هریک از اجزای مفهوم هویت به چالش کشیده شود یا مورد تهدید قرار گیرد، تهدید به خود و یا تصویر اجتماعی، ناشی از خشم، خشونت یا ترس می‌تواند انگیزه‌ای برای درگیری باشد. اگر رابطه میان هویت و خشونت حل نشود، می‌تواند به نسل‌های بعدی منتقل شود و از طریق تصویرسازی فردی یا گروهی دائمی شود. چالش‌های مربوط به هویت می‌تواند از بسیاری از منابع از جمله مهاجرت، تغییر جامعه مدنی و درگیری بین‌فردی یا بین‌گروهی به وجود آید (Ladygina, 2018: 1).

در درگیری‌های طولانی مدت خشونت‌آمیز، درگیری می‌تواند بخشی از هویت فردی و گروهی شود. رشد در محیط خشونت‌آمیز باعث شکل‌گیری هویت کودکان می‌شود که بر چشم‌انداز خشونت مداوم تأثیر خواهد گذاشت. مفهوم هویت شخصی شامل مفهوم مذهبی، ایدئولوژیک، فرهنگی، قومی، قبیله‌ای، زبانی، اقتصادی، و یا ادراک منطقه‌ای تعریف از خود است. هنگامی که هریک از اجزاء مفهوم هویت شخصی به چالش کشیده یا تهدید می‌شوند، تهدید به تصویری که شخص از خود دارد منتقل می‌شود. از میان رفتن تصویر، به معنایی وجود فضا برای جایگزینی تصویری جدید،

مصنوعی و برساخته است. از آنجاکه مشخص است ویژگی‌های اجتماعی، قومی، زبان و مذهبی در بسیاری از جوامع دارای ریشه‌های عمیقی هستند و در مقابل تغییرات سخت‌اند، درگیری‌های خشونت‌آمیز براساس هویت‌های گروه‌های واگرا و منافع می‌تواند رخ دهد. «با توجه به اهمیت هویت گروهی در این جوامع، درگیری‌های خشونت‌آمیز چه‌بسا براساس پیامدهای شکاف‌های اجتماعی/ قومی رخ دهند» (Siddique, 2012: 3). زمانی که درگیری‌های خشونت‌آمیز باقی می‌ماند و به‌طور مثبت توسط گروه‌ها براساس شکاف‌ها تقویت می‌شود، می‌تواند به پایداری اجزاء منازعات اجتماعی طولانی‌مدت بینجامد. آنچه از آن، به‌عنوان منازعات طولانی‌مدت اجتماعی یاد می‌شود، زمینه تسری و استمرار بحران‌های پیشینی را در افغانستان فراهم آورده است. منازعات طولانی‌مدت اجتماعی اگرچه محصول استمرار منازعه و خشونت است اما به‌تدریج تبدیل به یکی از مؤلفه‌های تقویت‌کننده تروما شده است.

نمودهای تروما

تروما و ناامیدی در وجوه مختلف خود را نمایان می‌سازد، پیوستن به گروه‌های تندرو، بی‌تفاوتی به تحولات در جریان، مصرف بیش از اندازه مواد مخدر و الکل و اعمال خشونت در قبال دیگری از زمره آن هستند. بر اساس گزارش سازمان ملل متحد مصرف مواد مخدر در افغانستان دو برابر میانگین جهانی است اگرچه این امر به سبب وفور و ارزانی آن در افغانستان است بی‌تردید ناامیدی از آینده در آن بی‌تأثیر نیست.

آثار عادی‌سازی شدن خشونت و کاربرد آن را می‌توان در نیروهای امنیتی و پلیس افغانستان مشاهده کرد که درحین انجام مأموریت در واکنش به کوچکترین اختلاف نظر دست به خشونت - حتی علیه یکدیگر - می‌برند. این امر از یکسو کارآمدی نیروهای نظامی را تحلیل می‌برد و از سوی دیگر اعتماد عمومی به آنها را تحت تأثیر قرار می‌دهد. میزان اعمال خشونت سربازان علیه یکدیگر فرماندهی نیروهای عملیاتی را بر آن داشت تا برنامه «فرشته نگهبان»^۱ را به اجرا در آورد که بر آن اساس نیروهای مسلح عضو ائتلاف در مواقع ضروری از خدماتی مانند مشاوره، کمک و آموزش برخوردار می‌شوند (Reed, 2012: 9). براساس گزارش فرماندهی نیروهای امریکایی مستقر در افغانستان

1 Guardian Angel

۴۰ درصد از حوادث منجر به جرح و مرگ نیروهای نظامی بر اثر تنش‌های نیروهای ائتلاف و یا مردم عادی بوده است (Arenas, 2013: 2). در سال ۲۰۱۸، فرمانده نیروی بین‌المللی کمک به امنیت (و افسر ارشد نیروهای ائتلاف در این کشور) نتیجه گرفت که بخش بزرگی از حملات ناشی از «اختلافات و خصومت» و «شکایت شخصی، مشکلات اجتماعی» است (Goepner, 2018: 8) و در مناطق درگیر با طالبان در برخی مواقع تعداد حوادث ناشی از اختلافات شخصی و طایفه‌ای از حملات طالبان بیشتر بوده است. سازمان ملل متحد، سازمان عفو بین‌الملل، کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان و نهادهای بین‌المللی حقوق بشری نرخ خشونت خانگی در افغانستان را به نسبت سایر کشورهای کم‌تر توسعه یافته مسلمان بسیار بالا اعلام کرده‌اند (Catani, 2009: 4)؛ و براساس تحقیقات صورت گرفته ۷۷ درصد از کودکان افغان تجربه خشونت خانگی داشته‌اند. سطح و نوع اعمال خشونت و بی‌تفاوتی جامعه نسبت به آن شاخص مهمی در معرفی تروما به حساب می‌آید و خشونت خانگی و واکنش جمعی نسبت به آن شاخص مهمی در مطالعات جامعه‌شناسانه است.

در واقع، تروما نشان می‌دهد چرا برخی از جوامع تمایل به اعمال خشونت علیه هم‌وطن و دولت خویش دارند. مرور ادبیات کشورهای درگیر جنگ نشان می‌دهد مردم به مرور درگیر مفاهیم جدیدی در پذیرش خشونت می‌شوند. دولتمردان/ رهبران گروه‌های شبه‌نظامی برای اطمینان از پیروزی در جنگ کاربرد خشونت و نبردی بی‌قید و شرط را برای اعضایشان درونی می‌نمایند و این امر موجب پذیرش خشونت و شکستن هنجارهای اجتماعی و اخلاقی در میان جنگسالاران می‌گردد (Grossman, 2014: 5). به عبارت بهتر، فراوانی میزان اعمال خشونت منجر به عادی‌سازی و مشروعیت بخشی آن به عنوان ابزاری برای «حل مسئله» می‌گردد و این بزرگترین دستاورد شبه‌نظامیان است. در واقع، مردمی که روزی قربانی خشونت بودند، خشونت را به عنوان ابزاری برای دستیابی به اهداف، دفاع از خود و خانواده علیه دیگران به کار خواهد گرفت و این امر، مقوم چرخه بحران و جنگ داخلی خواهد بود.

شکل ۱: تروما و جنگ داخلی



کاربست شاخص‌های تروما در افغانستان

متخصصان جنگ بر این باورند هر جنگ ماهیت و ویژگی منحصر به خود دارد و برای مثال، نمی‌توان ویژگی‌های شناختی جنگ‌هایی که در افریقا رخ می‌دهد را به خاورمیانه، آسیای مرکزی و مناطق دیگر تعمیم داد. از این رو، برای اندازه‌گیری سطح تروما باید شاخص‌ها را براساس ویژگی‌های منطقه در نظر گرفت. به این معنا که اگر درک از امنیت بسیط باشد مردم با کوچکترین تغییر در سبک زندگی دچار سردرگمی و احساس ناامنی خواهند شد در حالی که در کشوری نظیر افغانستان و یا عراق کشته شدن و مشاهده مرگ و بمب‌گذاری تبدیل به روزمرگی‌های زندگی مردم در آن مناطق شده است و زندگی جریان دارد. برای اثبات وجود تروما، نیاز به اندازه‌گیری و مشاهده جامعه هدف هست؛ که این امر در مورد افغانستان به راحتی قابل اثبات است. چهل سال جنگ، شکنجه، ناامنی، تجاوز و احساس رهاشدگی در جهان آثار و صدمات جدی بر جمعیت افغان گذاشته است.

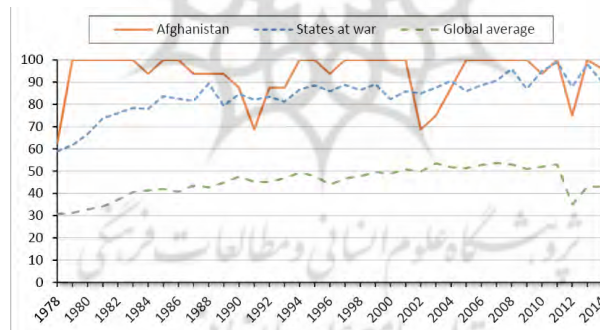
دیوید کانری و دیوید ریچاردز^۱ در پروژه‌ای تحقیقاتی با عنوان «اطلاعات حقوق بشری سی.آی.آر. آی» به ارزیابی دولت‌هایی پرداختند که شهروندان آنها با بالاترین

1 David L. Cingranelli and David L. Richards

درصد استرس (شکنجه، ترور سیاسی، جنگ و احساس ناامنی) مواجه بوده‌اند (humanrightsdata, 2017: 53). در میان کشورهای مورد پژوهش آنان افغانستان در میانه سال‌های ۱۹۸۱ تا ۲۰۱۱ بدترین نمره را دریافت کرد. این گزارش تقریباً کامل‌ترین پروژه تحقیقاتی در قیاس کشورهای مختلف از منظر آثار و پیامدهای جنگ، خشونت و مواردی از این دست است. در ادامه، با مبنا قرار دادن این گزارش شاخص‌هایی نظیر تجاوز، شکنجه، بلایای طبیعی و جنگ^۱ مورد بررسی قرار می‌گیرند.

شکنجه: بر اساس آمار بانک جهانی درصد بسیار بالایی از افغان‌ها تجربه شکنجه (خود و یا یکی از نزدیکانشان) و یا مشاهده آن را داشته‌اند (worldbankdata, 2018: 26-28). فشارهای مداوم روانی و عاطفی تا استفاده از ابزارهای بازجویی می‌تواند در ردیف شکنجه قرار گیرند. آخرین گزارش «یوناما» درباره شکنجه در افغانستان مربوط به مصاحبه با جامعه آماری ۶۳۴ نفری می‌شود که در آن نزدیک به ۳۰ درصد از پرسش‌شوندگانی که ساکن قندهار بودند تجربه مواجهه با سطوح مختلف شکنجه را گزارش داده‌اند (Unama, 2019: 3).

شکل ۲: میزان شکنجه (سال‌های ۱۹۷۸-۲۰۱۴)

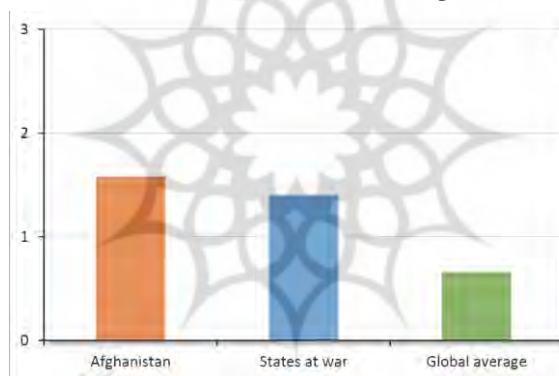


تجاوز: یکی از مهمترین عوامل استرس‌زا تجاوز است و آثار جدی بر اعصاب و روان جمعیت (مردان و زنان) باقی می‌گذارد. همواره در طول جنگ‌ها از تجاوز به عنوان

۱ گفتنی است، به سبب نبود جامعه آماری قابل اتکا و دقیق امکان روزآمدی شاخص‌ها وجود نداشت؛ چرا که منابع دیگری که این آمار را ارائه داده‌اند بر اساس مطالعه میدانی نبوده و در نتیجه آمارهای آنها قابلیت رجوع پایینی دارند.

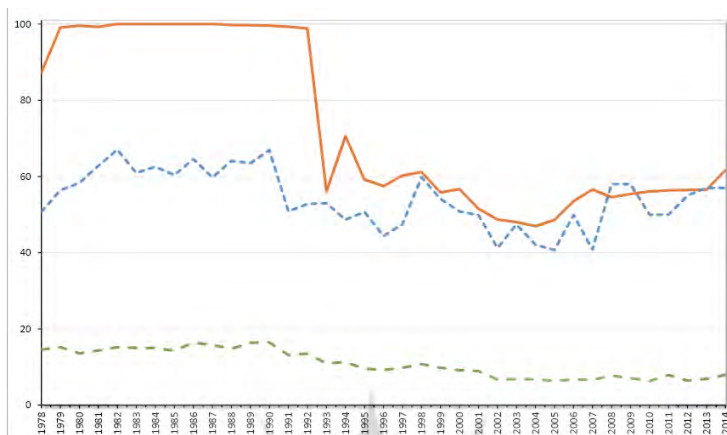
ابزاری برای تضعیف روحیه و تحقیر طرف مقابل استفاده شده است. بر اساس گزارش سازمان عفو بین‌الملل در سال ۱۹۹۵ بیشترین شمار تجاوز به زنان و کودکان در جنگ‌ها در افغانستان گزارش شده است (Kessler, 1995: 50). در این گزارش آمده، افراد مورد تجاوز و خانواده آنها تا سال‌ها هراس از نیروهای مسلح (دولتی/غیردولتی) را خواهند داشت و ضریب همکاری آنها با نیروهای امنیتی و دولتی در آینده را تحت تأثیر قرار خواهد داد (Cohen, 2014: 20)؛ اکنون و باگذشت بیش از ۲ دهه می‌توان پیش‌بینی این گزارش را مورد تأیید قرار داد. اگرچه در حال حاضر، آمارهای رسمی تعداد تجاوزها را در افغانستان اندک گزارش می‌کنند اما باید دانست هنجارهای فرهنگی، قومی و مذهبی امکان اعلام چنین حوادثی را به حداقل می‌رساند و قربانی خودکشی و ازدواج اجباری یا سکوت را برمی‌گزیند. از این رو، آمارها دقیق و قابل اتکا نیستند.

شکل ۳: میزان تجاوز (۱۹۹۰-۲۰۱۴)



استمرار جنگ: به باور متخصصان اعصاب و روان افراد برای ترمیم زخم‌های روحی نیازمند زمانی آرام و به دور از عوامل تنش‌زا و استرس‌زا هستند تا بتوانند به جامعه و زندگی عادی بازگردند که این امر در مورد افغان‌ها اتفاق نیفتاده است و آنها در طول چهل سال ناامنی زمان و فضای کافی برای اندیشه درباب احوال و روحیات خود نداشته‌اند و اولویت آنها «زنده ماندن» و حفظ خود و خانواده بوده است.

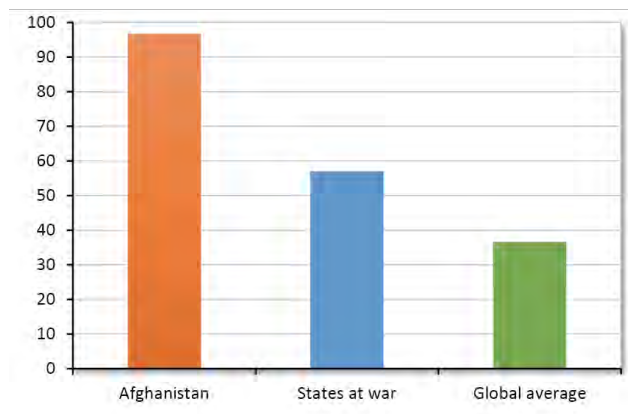
شکل ۴: زمان جنگ (۱۹۷۸-۲۰۱۴)



بلایای طبیعی: مرگ انسان‌ها و ویرانی‌ها پس از وقوع بلایای طبیعی آثار و پیامدهای جدی بر مردم باقی می‌گذارد. افغانستان از سال ۱۹۷۸ تا ۲۰۱۴ نزدیک به ۲۰ فاجعه طبیعی داشته است و بیش از ۸۴ درصد از جمعیت این کشور درگیر بلایای طبیعی شده‌اند؛ این رخداد برای کشوری که درگیر جنگ و منازعه است موجب عمق بخشیدن به بحران‌های موجود خواهد شد.

پناهندگی و جابه‌جایی جمعیت: در طی دهه‌های گذشته موج جابه‌جایی جمعیت در افغانستان همواره برقرار بوده و برای نمونه در ۱۹۹۰ بیش از نیمی مردم افغانستان خاک این کشور را ترک و به کشورهای همسایه پناه بردند. لری گودسون استاد دانشگاه جنگ ارتش آمریکا جمعیت پناهندگان افغانستان را بزرگترین جمعیت پناهنده جهان نامیده و لوئیس دوپری آن را «نسل کشی مهاجر» نام نهاده است (Doi.org).

شکل ۵: سطح پناهندگان و آوارگان داخلی (۱۹۷۸-۲۰۱۴)



در واقع، میزان آسیب‌دیدگی مردم وابسته به عوامل مختلفی نظیر در معرض مداوم و مستقیم بودن با خشونت است. تروما در سه حالت افزایش می‌یابد: ۱. مواجهه فرد با عوامل استرس‌زا ۲. طول زمان مواجهه ۳. تداوم عوامل استرس‌زا که امکان بهبود را از فرد بگیرد (Yasan, 2009: 663-6).

آنچه از آن با عنوان عادی‌سازی خشونت یاد می‌شود در بسیاری از مواقع ابزاری برای حل مسئله است: ۱. از منظر دولت: اگر خشونت و ناامنی به عنوان جزئی جدایی‌ناپذیر از زندگی مردم بدل شود تقاضا برای نبود آن نیز به همان میزان کاهش خواهد یافت و فشار بر نیروهای امنیتی و انتقاد از ناکارآمدی آنها به حداقل خواهد رسید؛ ۲. از منظر نیروهای شورشی: هنگامی که خشونت و پذیرش آن عادی شود، جذب در گروه‌های شورشی و پذیرش شورش نیز به همان میزان سهل خواهد شد. نکته حایز اهمیت در تروما این است که افراد در نهایت به دنبال مسئول درد خواهند گشت.

دلایل استمرار منازعه در افغانستان

حل مسئله تروما در افغانستان وابسته به پایان بحران و استقرار دوره طولانی از صلح و آرامش است تا در سایه آن با بازترمیم ساختارهای موجود، کیفیت زندگی مردم و روحیات آنان نیز در ادامه مورد توجه قرار گیرد. در سال‌های اخیر چرایی عدم توفیق

آمریکا در شکست طالبان و استقرار صلح و ثبات در افغانستان بسیار مورد توجه بوده، بخش بزرگی محققان و متخصصان حوزه مطالعات جنگ و امنیت بر این باورند که برای حل بحران فوق باید به حل و ترمیم ریشه آن در دهه‌های گذشته پرداخت. حال نیز با خروج غیرمسئولانه ایالات متحده از افغانستان که منجر به ورود نیروهای افراطی به کابل و فروپاشی دولت مرکزی در این کشور شد سطح جدیدی از خشونت و استرس ناشی از ورود نیروهای طالبانی و تکرار خشونت‌های دهه ۱۹۹۰ جامعه افغانستان را فرا گرفته است؛ نمود این هراس را می‌توان در هجوم مردم افغانستان به فرودگاه کابل و مرزهای کشورهای همسایه مشاهده کرد.

۳۹



تروما؛ منازعه و
بازمنازعه در
افغانستان

همان‌طور که پیشتر ذکر آن رفت، پذیرش خشونت و عادی‌شدن سطحی از خشونت در جامعه افغانستان و در ادامه تبعیت‌بخشی جامعه از گروه‌های تندرو به دلایل مختلف - بازگشت ثبات در این کشور را با دشواری مواجه ساخته است. محققان بخش مطالعات ارتش آمریکا با بررسی روندهای دو دهه حضور آمریکا در افغانستان سناریوهای حل منازعه و بازگشت صلح به این کشور را در شقوق مختلف طراحی و ارائه کرده‌اند؛ نکته حایز اهمیت آنکه، بخش عمده‌ای از این سناریوها به طراحی روند انتقال قدرت به مردم افغانستان پرداخته است؛ درحالی‌که در بخش دیگری از گزارش بیان شده افغان‌ها آمادگی پذیرش مسئولیت در حوزه‌های عالی و کلیدی را دارا نیستند. حال این سؤال کلیدی مطرح است با اتکا به تجربه زیسته نیروهای خارجی در افغانستان و خروجی اندیشکده‌های بین‌المللی که بیانگر آشفتگی‌های متعدد در لایه‌های مختلف جامعه افغانستان است چرا نیروهای خارجی از این کشور خارج و این کشور را در اختیار نیروهای طالبان قرار دادند؟ در صورتی‌که بیشتر تأکید داشتند گام نخست رسیدن به صلح است و در گام بعدی سامان‌بخشی به سامان سیاسی در افغانستان خواهد بود، روندی که از درون آن می‌توان کیفیت زندگی افغان‌ها را تحت تأثیر قرار داد.

درک چرایی بی‌پایانی منازعه در افغانستان و شکست تمامی تلاش‌ها برای استقرار صلح مسیر پیش‌رو در مذاکرات صلح و اکنون پس از تصرف کابل را هموارتر خواهد ساخت. در کنار تمامی مؤلفه‌هایی که در رابطه با عوامل تداوم بحران و ناامنی در افغانستان نظیر قومیت و مذهب، اقتصاد جنگی، حضور بازیگران خارجی، ناکوتروریسم، ضعف نهاد

دولت برشمارده شد، خشونت عادی‌سازی شده و شکل‌گیری هویتی متمایز خود به تنهایی عهده‌دار بخش بزرگی از بی‌پایانی این منازعه شده است؛ و تاهنگامی که هر دو طرف این منازعه یعنی طالبان و دولت مرکزی نسبت به تداوم جنگ مصمم باشند و حمایت خارجی کافی همراه‌شان باشد، جنگ را پایان و فرجامی نخواهد بود.

با این همه به نظر می‌رسد، رویکرد گروه‌های مختلف افغان نسبت به ادامه منازعه در دو سال اخیر (۲۰۱۸ و ۲۰۱۹) نسبت به سال‌های پیش از آن تفاوت عمده‌ای داشته است. نامه سرگشاده طالبان به مردم آمریکا^۱ در ۲۵ بهمن ۱۳۹۶ که حاوی پیشنهاد مذاکره بود و بیانیه اشرف غنی رئیس‌جمهور افغانستان در ۹ اسفند ۱۳۹۶ مبنی بر انجام مذاکرات بی‌قید و شرط با طالبان گواه این مدعاست که منازعه بی‌ثمر است (Rutting&Bjelica, 2018: 1). به‌واقع، ستوه از ادامه منازعه گام مهمی در پایان آن است. همچنین، شکل‌گیری «حرکت مردمی صلح هلمند» در سال ۲۰۱۸ از سوی دو طرف منازعه در واکنش به کشته شدن غیرنظامیان و درخواست آتش‌بس و اعلام حمایت مردم در نیمی از ولایات افغانستان (Malik, 2018: 1) را گواه دیگری بر این مدعا شمرده. اما روند جاری نشان داد، ستوه از بی‌پایانی منازعه مسیر دیگری را پیموده است.

علاوه بر خواست مردم افغانستان برای پایان منازعه این‌بار منافع بین‌المللی نیز همراه شده است و نشانه آن را در سکوت و حیرت جهانی در سقوط دولت مرکزی در کابل در تابستان ۲۰۲۱ می‌توان مشاهده کرد. پیشتر ژنرال جان نیکلسون، فرمانده مأموریت

۱ در بخشی از این نامه آمده است: به نظر ما اکنون نیز فرصت در دست است، باید مردم امریکا درک کنند که امارت اسلامی به نمایندگی از مردم خود می‌تواند مشکل خود را با هر طرف منازعه از راه سیاست سالم و دیالوگ حل کند، زورآزمایی بیجا باعث پیچیده شدن مسئله می‌شود و مسئله را ابعاد دیگری می‌دهد که بعداً از اختیار بیرون می‌شود، امارت اسلامی آن نیرو و قوت در منطقه است که از راه زور و فشار تسخیر نمی‌گردد، ریشه‌های مستحکم دارد، البته شانس گفتگو وجود دارد، مردم امریکا باید بدانند که امارت اسلامی برای حل سالم مسائل مسئولیت خود را درک کرده و ادا کرده می‌تواند، البته این هرگز به این معنا نیست که ما خسته شده ایم یا اینکه اراده ما ضعیف شده است بلکه موقف ما اینست که قبل از جنگ باید از منطق کار گرفته شود، آنچه از طریق منطق به دست می‌آید نباید از راه استخدام قوت از دست داده شود، امارت اسلامی این را مسئولیت خود می‌دانست که شما مردم امریکا را از این حقایق با خبر کرده و بفهماند.

² www.afghanistan-analysts.org/going-nationwide-the-helmand-peace-march-initiative/

حمایت قاطع نیروهای امریکایی در افغانستان در جلسه ۹ خرداد ۱۳۹۷ جلسه کشورهای عضو ناتو به این مهم اذعان کرده بود (rferl.org). وی به وضوح از انجام مذاکرات مستمر با لایه‌های مختلف رهبری طالبان در مقیاس وسیع سخن گفت (Nicholson, 2018: 6)؛ درونی شدن خشونت و پذیرش آن به عنوان ابزاری برای حل مسئله در شرایط حساس و پرتنش ظرفیت بروز دوباره خشونت و از بین رفتن دستاوردهای پیشین را بسیار بالا برد. به عبارت بهتر، آستانه تحمل و اصل گفتگو به عنوان ابزاری برای نیل به هدف و تأمین منافع سست شد که این مهم پیامدهای جدی در شیوه‌های حل مسئله در لایه‌های خرد و کلان جامعه افغانستان خواهد داشت.

۴۱

نگاهی به روندهای جاری در افغانستان

افغانستان چهارراهی میان آسیای میانه و روسیه، ایران و غرب آسیا، پاکستان و جنوب آسیا و چین و شرق آسیا است. از این رو، تبدیل به مرکز رقابت‌های استراتژیک میان کشورهای دیگر شده است. در سال‌های اخیر تحولات مهمی نظیر حضور نیروهای خارجی، حضور نیروهای افراط‌گرا و پیامدهای ناشی از ضعف نهاد دولت در افغانستان رخ داده که این مسائل از منظر امنیت ملی افغانستان و کشورهای همسایه آن حایز اهمیت است؛ اما آنچه موجب اهمیت روند صلح با طالبان از منظر این نوشتار می‌گردد، ضریب موفقیت صلح تجویزی در جامعه‌ای است که خشونت به عنوان نمودی اجتماعی و راه‌حلی برای حل مسئله درونی شده است. مدعای این نوشتار بر این مفهوم اساسی نضج یافته که علیرغم تمامی دستورالعمل‌ها و دستورکارهای تجویزی، صلح پایدار در افغانستان اگر به معنای ورود طالبان به پیکره سیاسی باشد، این صلح محقق خواهد شد و توافقنامه آن به امضا طرفین خواهد رسید؛ اما اگر صلح به معنای استقرار ثبات، آرامش و نظم در سطوح و حوزه‌های مختلف آن باشد، بعید به نظر می‌رسد در میان مدت این مهم عملی گردد.

مذاکره با طالبان در سال‌های گذشته با محوریت دولت افغانستان و کشورهای خارجی در قالب شورای عالی صلح افغانستان، پروسه روسیه، پروسه کابل و غیره در جریان بوده است و شاید بارزترین تفاوت مذاکرات صلح کنونی با طالبان در فرآیند شتاب‌ناک آن



باشد. اعلام خروج نیروهای آمریکایی از سوریه و افغانستان این گمانه را به‌طور جدی مطرح کرد که استراتژی آسیای جنوبی آمریکا تمامی اولویت‌ها تحت‌الشعاع خود قرار داده و با تکیه بر مؤلفه محدودیت استراتژیک آمریکا، این کشور می‌بایست تکلیف پرونده‌های گشوده و هزینه‌آفرین را روشن نماید. نحوه پایان جنگ در افغانستان مهمترین سؤال پیش‌روی دستگاه دیپلماسی آمریکاست. در شرایطی که بازیگران داخلی و خارجی بر سر پایان منازعه و استقرار صلح پایدار در افغانستان به تفاهم دارند، دستیابی به صلح به نسبت دوره‌های گذشته در دسترس می‌نماید.

گزارش‌ها و پژوهش‌های بسیاری در تلاش برای بررسی موانع واقعی و مخاطرات جدی بر سر راه تحقق صلح و نیز مؤلفه‌های مؤثر در صلح هستند. برای نمونه می‌توان به پروژه انستیتو استراتژیک افغانستان در این رابطه اشاره کرد که طی پژوهشی هجده ماهه به بررسی روندهای مؤثر در تحقق صلح پایدار پرداخته است. در این گزارش آمده: توقف خشونت، تنها و مؤثرترین اقدام مهم برای اعتمادسازی است و به شروع گفتگو پیرامون مسایل عینی، کمک می‌کند. این رویکرد، بر بازسازی روابط دو جناح متخاصم برای دست یابی به یک توافق، تأکید می‌ورزد. به جای تنها یک متن، مانند توافق نامه بن، پروسه تدریجی صلح افغانستان احتمالاً مشتمل بر سلسله‌ای از توافقات پی در پی -از ساده به سمت پیچیده- پیرامون اصلاحات ساختاری و اعتمادسازی با تکیه بر رهیافت‌های موازی کوتاه و بلندمدت در خلال چندین سال خواهد بود. در حالی که، تحولات تابستان ۲۰۲۱ گواه گسترش ناامیدی از آینده، سطح خشونت و تروما در مردم افغانستان خواهد شد. این درحالی است که برخی دیگر به بهره‌گیری از تجارب کشورهای نظیر کلمبیا تأکید دارند و پیشنهاد آنها گفتگو بدون پیش شرط آتش بس است. علیرغم آنکه دو دستورکار متفاوت پیش‌روی افغان‌ها قرار دارد اما نکته حایز اهمیت این است که همگان بر لزوم پایان درگیری‌ها و بازگشت طالبان به لایه‌های قدرت تأکید دارند. همچنین پذیرش زمان‌مند بودن روند ورود طالبان و پذیرش دیگری (دولت و گروه‌های معارض) یک اصل اساسی است که در سایه اعتمادسازی محقق خواهد شد و دستاوردی آنی نخواهد بود. از این‌رو، ناامیدی از حصول آن زمینه دیگری بر ناامیدی موجود است.

توجه به دستاوردهای بین‌المللی در زمینه صلح با معارضین داخلی و درس‌آموزی از مذاکرات پیشین در افغانستان که منجر به شکست شده‌اند، می‌تواند الگویی مناسب برای آینده ارائه دهد. به عبارت بهتر، مسیری که کشوری نظیر کلمبیا و یا ویتنام برای بازگردان امید و فراموشی حوادثی نظیر کشتار دسته‌جمعی مردم و در نهایت بازگشت مردم به زندگی عادی و پذیرش هنجارهای جدید می‌تواند الگوی مناسبی برای افغانستان باشد.

ژولیوس کاوندیش^۱ از زمره افرادی است که سال‌ها در افغانستان زندگی کرده و به بررسی وجوه مختلف زندگی گروه‌های سیاسی و غیرسیاسی در این کشور پرداخته، وی در گزارشی با عنوان «ابتکارهای صلح»، به سه تفاهم نامه صلح که میان طالبان و اجتماعات مختلف در ولایت هلمند طی سال‌های ۱۳۸۵ و ۱۳۸۹ منعقد شده، می‌پردازد. این توافقات با وجود حمایت بعضی از بازیگران بین‌المللی ناکام ماندند؛ وی ناکامی این توافقات را متأثر از کم توجهی حکومت مرکزی، مقامات ولایتی و ستیزه‌جویی فرماندهان عالی‌رتبه امریکایی می‌داند (Cavendish, 2014: 2). کاوندیش باور دارد حتی در میانه یک نزاع خونین، صلح در افغانستان امکان‌پذیر است و مردم این مناطق حاضرند با قبول مخاطرات، به تحقق صلح کمک کنند؛ هرچند معاهدات فوق‌الذکر صلح مؤثر اما ناکام بود، اما زمینه تحقق تمهیدات امروز را فراهم ساخت. تجربیان و درس‌های ناکامی‌های پیشین نقاط حساسیت‌آفرین در طرفین مذاکره را عیان کرد و این امر به‌طور قطع در مذاکرات بعدی مدنظر قرار خواهند گرفت. از زمره این درس‌ها: ۱. به رسمیت شناختن نقش کلیدی مصلحانی که معروف نیستند اما می‌توانند در شکل‌گیری صلح مؤثر واقع شوند؛ ۲. توانمندسازی اجتماعات مناطق درگیر منازعه؛ ۳. احترام کامل به (نظریات و پیشنهادات) اجتماعات؛ ۴. واقع بین بودن در مورد پشتیبانی حکومت مرکزی؛ ۵. باور به این امر که معاهدات کوچک در سطوح محلی می‌تواند راهگشای توافقات ملی گردد؛ ۶. هماهنگ ساختن فعالیت‌های سیاسی و نظامی. در واقع، آنچه کاوندیش به‌عنوان درس‌های مذاکرات پیشین مطرح می‌کند ناظر بر

1 Julius Cavendish

مدعای این نوشتار است؛ توانمندسازی مردم و ترمیم هنجارهای اجتماعی، توجه ساختارهای قومی و مذهبی و بازساخت هویت‌های تحقیر و فراموش شده و جذب لایه‌های پنهان جامعه از زمره این موارد هستند. احساس ارزشمندی و جلب نیروهای فراموش شده، ضریب الحاق/ سکوت آنها در برابر طالبان و دیگر گروه‌های شورشی را به حداقل خواهد رساند. جامعه افغانستان ساختاری قوم‌پایه دارد و به تعبیر بهتر توجیه و جلب ریش‌سفیدان و منتقدان به معنای اقتناع کلیه مردم خواهد بود.

همچنین، مواردی که کاوندیش به‌عنوان درس‌هایی از مذاکرات قبل پرداخته بخشی از دلایل شکست و ناکامی مذاکرات پیشین بوده‌اند. وی همچنین با تأکید بیان می‌دارد فقدان ارتباط لازم میان دولت افغانستان و نیروهای انگلیسی از یک‌سو و نیروهای آمریکایی از سوی دیگر موجب سو برداشت‌های مختلف طرفین و کارشکنی‌ها و اقدامات ناهماهنگ گردید که این امر نتیجه‌ای جز بهره‌برداری طرف مقابل یعنی نیروهای متخاصم و ناامیدی مردم عادی نداشت. برای مثال در توافق نیروهای انگلیسی با طالبان «دره سنگین علیا» در سال ۱۳۸۹ اجتماعات محلی امیدوارانه با نیروهای انگلیسی ائتلاف و خواهان بازگردانی امنیت به این منطقه بودند، اما نقض توافقات منجر به رویگردانی تدریجی مردم گردید. برای مثال در قرارداد آمده بود که نیروهای امنیتی منطقه باید بخشی از نیروهای خود را از آموزش مردم بومی تأمین نمایند که این امر محقق نشد و با ایجاد پایگاه نیروهای خارجی و دولتی درگیری‌ها بالا گرفت و مردم این اقدام را اشغال فهم کردند. اتفاقی که موجب شد تا سال‌ها ریش‌سفیدان محلی روی خوش به مذاکرات با نیروهای دولتی و خارجی نشان ندهند.

الزامات صلح پایدار در افغانستان

همان‌گونه که ذکر آن رفت، برای فهم چرایی نبود صلح و استمرار منازعات اجماعی باید به بطن موضوعات رجوع کرد و ریشه‌های ناامنی را در چارچوب زمان فهم کرد. ناامنی در افغانستان محصول یک متغیر خاص نظیر حمله ایالات متحده، جنگ داخلی و یا نارکو تروریسم و وجود شبه‌نظامیان افراطی نیست. به‌طور خلاصه پژوهش‌هایی که روی موضوع صلح و منازعه در افغانستان متمرکز بوده‌اند، روی دو مورد تأکید داشته‌اند: ۱.

عدم تکمیل پروژه دولت-ملت‌سازی و شکاف‌های متعدد قومی و مذهبی در کنار سیطره ۱۸ ساله آمریکا بر افغانستان «شکاف ارزشی» را نیز به‌همراه داشته است. نگاه قومی به انگاره قدرت در افغانستان در ادراک افغان‌ها و غیرافغان‌ها حاکم است و تاهنگامی که مسئله قومی در این کشور به فهمی مشترک و توافقی همه‌شمول دست نیابد، بازگشت صلح بی‌معنا خواهد بود. رقابت قدرت میان چهار قوم اصلی وضعیت پیچیده‌ای را به‌وجود آورده است، ضمن آنکه حاکمیت بلامنازع پشتون‌ها در دهه‌های گذشته سبب نوعی اتحاد تلویحی و نانوشته میان سایر بازیگران شده است، اتحاد برسر اینکه پشتون‌ها به قدرت بازنگردند. درعین‌حال، پشتون‌ها درصدد تثبیت و گسترش حوزه نفوذ و قدرت خویش هستند و این امر کشاکش قدرت را در افغانستان بیش‌ازپیش موجب شده است.

۲. وجود بدنه اجتماعی قوی که زندگی‌شان مبتنی بر موادمخدر و اسلحه سامان یافته را نمی‌توان نادیده گرفت. طی دهه‌های گذشته مردم عادی برای تأمین معاش و امنیت ذیل بسیاری از گروه‌های افراطی و مافیایی قرار گرفته‌اند. لذا، با پایان یافتن غائله داعش یا طالبان و نبود دستورکار مشخص برای جذب این افراد به‌طورقطع آنها راه دیگری برای خود خواهند جست. همان‌گونه که پیشتر بدان اشاره شد، خشونت تبدیل به ابزاری عادی در زندگی روزمره بخش بزرگی از افغان‌ها شده و کاربرد خشونت به‌عنوان یک «مهارت» قابلیت عرضه و فروش در شرایط نابسامان اقتصادی را پیدا کرده که این مهم یکی از مؤثرترین عوامل مانایی آن است.

مایکل سمپل، استاد پوهنتون کوینز در بلفاست و همکار سابق یوناما و اتحادیه اروپا در کابل، به بایسته‌های آینده‌ای مبتنی بر صلح پایدار در افغانستان پرداخته است. وی بر این باور است که: بعید است بتوان به یک قرارداد جامع صلح بر مبنای یک قرارداد جدید اجتماعی دست یافت. گزینه پایدارتر، رویکرد تدریجی و مرحله‌ای است که در درازمدت منجر به اعتمادسازی خواهد شد. وی اولویت‌هایی را بر می‌شمارد که لازم است قبل از طرح قرارداد اجتماعی جدید به آنها پرداخته شود. ۱. صیانت از وحدت ملی و هویت افغانی؛ ۲. نیروهای نظامی بین‌المللی؛ ۳. امنیت؛ ۴. اعزاز و تأمین حداقل نیازهای جنگجویان و مردم متأثر از جنگ؛ ۵. روابط دولت-شهروند و امتیازهای نخبگان؛ ۶. اصلاحات امنیتی به صورت همه‌شمول و فراگیر؛ ۷. مالکیت، حقوق

اقتصادی و اقتصاد غیرقانونی و قاچاق؛ ۸. ساختار حکومت و استحکام دموکراسی مبتنی بر انتخابات؛ ۹. ترویج اسلام و آزادی مذاهب؛ ۱۰. قضا و نظام عدلی؛ ۱۱. قومیت، پذیرش اجتماعی و برابری فرصت‌ها. وی هم چنین تأکید می‌ورزد، با آنکه اصلاحات لازم است اما نمی‌توان بدون خاتمه بخشیدن به خشونت آن را آغاز کرد. بهترین شیوه تأمین شرایط برای یک گفتگوی دوام‌دار و اصلاحات، توافق اولیه بر سر توقف منازعه است.

نتیجه‌گیری

پایان منازعه در افغانستان همواره محل توجه بوده اما چرایی عدم توفیق دستورکارهایی ارائه شده برای روند صلح از سوی نهادهای بین‌المللی و دولت‌های خارجی گواه پیچیدگی آن است. تمامی تلاش‌ها معطوف به بازیگران اصلی منازعه یعنی دولت مرکزی، گروه‌های شبه‌نظامی و بازیگران خارجی بوده است؛ نقش و جایگاه مردم افغانستان همواره نادیده گرفته شده است. آنچه در این نوشتار مورد توجه قرار گرفت، بررسی آثار و پیامدهای واجبه مستمر و طولانی مدت مردم با خشونت و استقرار منازعات طولانی مدت اجتماعی در این کشور است. آنچه از آن به عنوان فرهنگ خشونت و یا خشونت عادی شده یاد می‌شود، ناظر بر همین مدعاست. پژوهشگران مطالعات امنیتی در سال‌های اخیر به شکل جدی روی حالات و روحیات جمعیت نظامی و غیرنظامی حین و پس از بحران می‌پردازند و باور دارند مواجهه مردم (به‌خصوص غیرنظامیان) با خشونت عریان به‌طور مستمر ضریب کاربرد آن را توسط همان افراد در آینده بالا می‌برد و همچنین منجر به پذیرش خشونت به‌عنوان ابزاری مشروع برای حل مسئله خواهد گردید. از این‌رو، در جوامع فوق‌الذکر نظاره خشونت و نبود امنیت به‌عنوان جزئی عادی از زندگی روزمره افراد بدل شده و آنها بخشی از هویت خویش را زیست بحرانی تعریف کرده‌اند. حداقل سه نسل از افغان‌ها دوره ثبات در این کشور را به یاد ندارند و روند عادی زندگی در این کشور را همراه با استرس‌های ناشی از بحران‌های گوناگون پذیرفته‌اند. آنچه از آن به عنوان تروما و یا «رنج» یاد می‌شود برپایه شکل‌گیری فرهنگ خشونت، افزایش ضریب کاربرد زور و پذیرش زیست بحرانی به عنوان سرنوشتی محتوم است. از این‌رو، در چنین شرایطی استقرار صلح اگر به معنای

امضای توافقنامه با شبه‌نظامیان باشد، هیچگاه دوام نخواهد یافت چراکه، جامعه ظرفیت تولید و خلق بحران را داراست. از سوی دیگر، اصطلاح دولت تروما که در این نوشتار بدان پرداخته شده، ناظر بر افرادی است که دچار تروما بوده‌اند و بدون آنکه مجالی برای بهبود آنها وجود داشته باشد عنان امور را در اختیار گرفته‌اند. همچنین اگر دولت به‌عنوان یک موجود زنده فهم شود دولت در افغانستان حامل تجربه‌های چهل ساله از سطوح مختلف خشونت و رنج بوده است و سایه ناکامی‌ها در کنار متغیرهای دیگر، توان ترسیم دورنمایی روشن را از آن سلب می‌کند.

- Alemi, Qais (2014), Psychological Distress In Afghan Refugees: A Mixed-Method Systematic Review, *Journal Of Immigrant And Minority Health* 16, No. 6 And Derrick Silove, "The Psychosocial Effects Of Torture, Mass Human Rights Violations, And Refugee Trauma: Toward An Integrated Conceptual Framework," *Journal Of Nervous And Mental Disease* 187, No. 4 (1999): 200-207.
- Arenas, David (2013), Afghanistan: 'Green-On-Blue Attacks, at: www.Dtic.Mil/Dtic/Tr/Fulltext/U2/A601559.Pdf.
- Brown, Vanda Felbab (2017), High And Low Politics In Afghanistan: The Terrorism-Drugs Nexus And What Can Be Done About It, at: Www.Brookings.Edu/Articles/High-And-Low-Politics-In-Afghanistan- ">Afghanistan-The-Terrorism-Drugs-Nexus-And-What-Can-Be-Done-About-It/">The-Terrorism-Drugs-Nexus-And-What-Can-Be-Done-About-It/.
- Cavendish, Julius (2014), Snatching Defeat From The Jaws Of Victory: How ISAF Infighting Helped Doom Sangin To Its Ongoing Violence, at: www.Afghanistan-Analysts.Org/Snatching-Defeat-From-Victory-How-Isaf-Infighting-Helped-Doom-Sangin-To-Its-Ongoing-Violence/
- Catani, Claudia (2009), War Trauma, Child Labor, And Family Violence: Life Adversities And PTSD In A Sample Of School Children In Kabul, *Journal Of Traumatic Stress* 22, No. 3; Wildt Et Al. War Trauma, Psychological Distress, And Coping Among Afghan Civilians.
- Cherry, Kendra (2019), Identity Vs. Role Confusion, at: [Https://Www.Verywellmind.Com/Identity-Versus-Confusion-2795735](https://Www.Verywellmind.Com/Identity-Versus-Confusion-2795735)
- Cohen, Dara Kay (2013), Explaining Rape During Civil War: Cross-National Evidence (1980-2009), *American Political Science Review* 107, No. 3; And Dara Kay Cohen And Ragnhild Nordås, "Sexual Violence In Armed

- Conflict: Introducing The SVAC Dataset, 1989-2009," *Journal Of Peace Research* 51, No. 3 (2014): 418-28, <https://doi.org/10.1177/0022343314523028>
- Cardozo, Barbara (2004), Mental Health, Social Functioning, And Disability In Postwar Afghanistan, *JAMA* 292, No. 5; And Willem F. Scholte, Miranda Olf, And Peter Ventevogel (2004), Mental Health Symptoms Following War And Repression In Eastern Afghanistan," *JAMA* 292, No. 5.
- Coccaro, Emil (2012), Intermittent Explosive Disorder As A Disorder Of Impulsive Aggression For DSM-5," *American Journal Of Psychiatry* 169, No. 6. And Bessel A. Van Der Kolk, "The Neurobiology Of Childhood Trauma And Abuse," *Child And Adolescent Psychiatric Clinics Of North America* 12, No. 2 (2003): 293, 298-99.
- Data And Documentation Are Available From The CIRI Human Rights Data Project, www.humanrightsdata.com/P/Data-Documentation.html
- Glaser, John and John Mueller (2019), Overcoming Inertia: Why It's Time to End The War In Afghanistan, at: www.cato.org/Publications/Policy-Analysis/Overcoming-Inertia-Why-Its-Time-End-War-Afghanistan
- Goepner, Erik W. (2018), "War State, Trauma State, Why Afghanistan Remains Stuck in Conflict", June 19, 2018, at: <https://www.cato.org/sites/cato.org/files/pubs/pdf/pa-844.pdf>
- Grossman, Dave (2014), *On Killing: The Psychological Cost Of Learning To Kill In War And Society* (New York: Open Road Media), Kindle Edition.
- Haschke, Peter (2017), The Political Terror Scale (PTS), at: www.politicalterrorsscale.org
- HNI (2021), "Supporting Mental Health in Afghanistan", 6 Oct 2021. at: <https://reliefweb.int/report/afghanistan/supporting-mental-health-afghanistan>
- Kessler, Ronald (1995), Post-Traumatic Stress Disorder In The National Comorbidity Survey, at: <https://doi.org/10.1001/archpsyc.1995.03950240066012>
- Ladygina, Olga (2018), Features of Identity Of The Population Of Afghanistan, at: www.shs-conferences.org/articles/shsconf/abs/2018/11/shsconf_cildiah2018_01236/shsconf_cildiah2018_01236.html
- Malik, Mehreen (2018), In Pakistan, Long-Suffering Pashtuns Find Their Voice, at: www.nytimes.com/2018/02/06/world/asia/pakistan-pashtun-long-march.html
- Mental Health: Recent Epidemiological Findings," *International Review of Psychiatry* 19, No. 3 (2007): 183-92)
- NATO Reort (2018), Statement by Foreign Ministers on Afghanistan, at: www.nato.int/cps/en/natohq/news_154153.htm
- Nicholson, John and Adrian Rankine-Galloway (2018), Department Of Defense Press Briefing By General Nicholson Via Teleconference From Kabul, Afghanistan, at: www.defense.gov/newsroom/transcripts/transcript/article/1535817/D

- Department-Of-Defense-Press-Briefing-By-General-Nicholson-Via-Teleconference-Fr/
- Rferl Report (2018), U.S. Commander In Afghanistan Says Some Taliban Interested In Peace Talks, at: www.Rferl.Org/A/U-S-Commander-In-Afghanistan-Says-Some-Taliban-Interested-In-Peace-Talks/29259994.Html
- Ruttig, Thomas and Jelena Bjelica (2018), *Who Shall Cease the Fire First? Afghanistan's Peace Offer To The Taleban*, at: www.Afghanistan-Analysts.Org/Who-Should-Cease-The-Fire-First-Afghanistans-Peace-Offer-To-The-Taleban/
- UNAMA Report (2019), AFGHANISTAN: PROGRESS IN TORTURE ERADICATION, BUT A LONG WAY TO GO, at: <https://Unama.Unmissions.Org/Afghanistan-Progress-Torture-Eradication-Long-Way-Go>
- Shaadi, Jeanne (2017), The Financial Cost Of 16 Years In Afghanistan, at: [Http://Money.Cnn.Com/2017/08/21/News/Economy/War-Costs-Afghanistan/Index.Html](http://Money.Cnn.Com/2017/08/21/News/Economy/War-Costs-Afghanistan/Index.Html) and see: ISAF Troop Contributing Nations,” October 1, 2009, www.Nato.Int/ISAF/Structure/Nations/Index.Html; Special Inspector General For Afghanistan Reconstruction, “Quarterly Report To The United States Congress,” July 30, 2014, P. 5, www.Sigar.Mil/Pdf/Quarterlyreports/2014-07-30qr.Pdf; www.Sigar.Mil/Pdf/Quarterlyreports/2014-07-30qr.Pdf
- Watson Institute, “US Veterans And Families,” Costs Of War Website, [Http://Watson.Brown.Edu/Costsofwar/Costs/Human/Veterans](http://Watson.Brown.Edu/Costsofwar/Costs/Human/Veterans).
- Linda Bilmes, “The Financial Legacy Of Iraq And Afghanistan: How Wartime Spending Decisions Will Constrain Future National Security Budgets,” Faculty Research Working Paper No. RWP13-006, Harvard Kennedy School, March 2013, <https://Research.Hks.Harvard.Edu/Publications/Workingpapers/Citation.aspx?Pubid=8956>
- Siddique, Abubakar (2012), Afghanistan’s Ethnic Divides, CIDOB Policy Research Project.
- Steel, Zachary (2009), Association Of Torture And Other Potentially Traumatic Events With Mental Health Outcomes Among Populations Exposed To Mass Conflict And Displacement: A Systematic Review And Meta-Analysis, *JAMA* 302, No. 5 (2009): 537-49. and see: Niloofer Afari Et Al., “Psychological Trauma And Functional Somatic Syndromes: A Systematic Review And Meta-Analysis,” *Psychosomatic Medicine* 76, No. 1 (2014): 2-11. American Psychiatric Association, *Diagnostic And Statistical Manual Of Mental Disorders*, 5th Ed. (DSM-5) (Washington: American Psychiatric Association, 2013), P. 830; Rangaswamy Srinivasa Murthy Et Al., *The World Health Report 2001 — Mental Health: New Understanding, New Hope*, World Health Organization, 2001, www.Who.Int/Whr/2001/En/; Rangaswamy Srinivasa Murthy, “Mass Violence And

- Reed, John (2012), Guardian Angels in Afghanistan, at: <http://Foreignpolicy.Com/2012/08/14/Guardian-Angels-In-Afghanistan/>.
- UN Survey (2017), Afghanistan Opium Production Jumps 87 Per Cent To Record Level, at: <https://News.Un.Org/En/Story/2017/11/636182-Afghanistan-Opium-Production-Jumps-87-Cent-Record-Level-Un-Survey>.
- Van Dorn, Richard, Jan Volavka, And Norman Johnson (2011), Mental Disorder And Violence: Is There A Relationship Beyond Substance Use?, *Social Psychiatry And Psychiatric Epidemiology* 47, No. 3. And Michael A. Norko And Madelon V. Baranoski, "The Prediction Of Violence; Detection Of Dangerousness," *Brief Treatment And Crisis Intervention* 8, No. 1 (2008): 76. Tice, Dianne Ellen Bratslavsky, And Roy F. Baumeister, "Emotional Distress Regulation Takes Precedence Over Impulse Control: If You Feel Bad, Do It!" *Journal Of Personality And Social Psychology* 80, No. 1 (2001): 53, <https://doi.org/10.1037//0022-3514.80.1.53>;
- Menahem Krakowski (2003), Violence And Serotonin: Influence Of Impulse Control, Affect Regulation, And Social Functioning, *Journal Of Neuropsychiatry And Clinical Neurosciences* 15, No. 3.
- Wildt, Hillary (2017), War Trauma, Psychological Distress, And Coping Among Afghan Civilians Seeking Primary Health Care, *International Perspectives In Psychology: Research, Practice, Consultation* 6, No. 2. And Gerritsen Et Al., "Physical And Mental Health Of Afghan, Iranian And Somali Asylum Seekers And Refugees," P. 8; Scholte, Olf, And Ventevogel, "Mental Health Symptoms Following War And Repression," P. 590; Cardozo, "Mental Health, Social Functioning, And Disability In Postwar Afghanistan," P. 575; Bronstein, Montgomery, And Dobrowolski, "PTSD In Asylum-Seeking Male Adolescents From Afghanistan," P. 551; And American Psychiatric Association, *DSM-5*.
- Yasan, Aziz (2009), Trauma Type, Gender, And Risk Of PTSD In A Region Within An Area Of Conflict, *Journal Of Traumatic Stress* 22, No. 6; And American Psychiatric Association, *Diagnostic And Statistical Manual Of Mental Disorders*, 4th Ed., Text Revision (*DSM-IV-TR*) (Washington: American Psychiatric Association).

۵۰

پژوهش‌های
روابط بین‌الملل

فصلنامه

پژوهش‌های

روابط بین‌الملل،

دوره یازدهم،

شماره چهارم،

شماره پیاپی چهل

و سه، زمستان

۱۴۰۰

پرتال جامع علوم انسانی